

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایش محقق خوئی و بررسی آن بود. عرض کردیم که ایشان شرط را به معنای ربط گرفته اند. حالا آن ناسازگاری های داخلی فرمایش ایشان را تکرار نمی کنیم. گفتند اگر شرط به معنای ربط باشد می شود آن را بر ضمنی ها و ابتدائی ها تعمیم داد. تعبیرشان این بود:

إذا عرفت ذلك يظهر لك أن الشرط بمعنى الربط لا يختص بالالتزام في ضمن العقود، بل كما يصح إطلاقه عليه يصح إطلاقه على الالتزامات الابتدائية كما في الوعد...

حالا هر چند در چند جای دیگر این را ملتزم نبودند اما بالاخره اصل فرمایش ایشان همین است. این از جهت صغروی.

اما از جهت کبروی گفتند نمی شود از حدیث شرط، لزوم را در آورد و وجوب این جا، وضعی نیست بلکه تکلیفی است. چرا؟ گفتند به خاطر این که عنوانی که این جا وجود دارد "المؤمنون" یا "المسلمون" است. اگر ما عنوان "المؤمنون" را نداشتیم و در عوض به قول ایشان، عنوان "الشارطون" را داشتیم و در واقع معصوم علیه السلام می فرمود که شارط عند شرطه هست، خب این حرف درست بود که بگوییم وجوب، وضعی است. اما چون این جا، عنوان "الشارطون" نیست بلکه

عنوان "المومنون" است، عنوان "المسلمون" است. ایشان می خواهد بفرماید که این عنوان ها علت و مناط حکم را خواسته اند بیان کنند. مناط حکم این است که مومن إذا وَعَدَ وفی، إذا شرط وفی. مومن وقتی شرط می کند یا وعده می دهد به شرطش و وعده اش وفا می کند. این مثل همان تعبیری است که می گوید مومن دروغ نمی گوید. ایشان می گوید وقتی عنوان مومن می آید می خواهد مناط حکم را بیان کند و این دیگر ربطی به لزوم وضعی ندارد. لزوم وضعی اختصاصی به مومن و غیر مومن ندارد. اگر گفتیم که مثلاً یک وعده ای یا یک معامله ای لزوم وضعی دارند، خب چه فرقی می کند که بایع، مومن باشد یا کافر باشد؟! مسلم باشد یا غیر مسلم باشد؟! لذا این قرینه که "المومنون" آمده است نشان می دهد که وجوب در این جا تکلیفی است. با عنوان مومن، وجوب تکلیفی تناسب دارد و می گوید علت حکم، ایمان است.

بعد ایشان به خودشان اشکال کرده اند. این اشکال در مصباح الفقاهة هست. اشکال این است که خب در "أوفوا بالعقود" هم همین طور است. آن جا هم در سوره ی شریفه ی مائده فرموده است "یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود". گفتند بله! درست است که در "أوفوا بالعقود" ما معتقدیم که لزوم وضعی است نه تکلیفی و می گوییم ظهورش در وجوب است ولی وجوبش وضعی است و آن جا هم مصدر به خطاب "یا ایها الذین آمنوا" است. آن جا هم دارد با مومن صحبت می کند. اما فرقی با حدیث شرط در این است که در "أوفوا" از اول، انشاء است. صیغه ی أفعال است اما در حدیث شرط، إخبار است. ایشان می فرماید اگر از اول انشاء شود می شود خطاب مومنون را یک توجیهی کرد و مثلاً بگوییم خداوند خواسته است احترام کند، یا خواسته است زمینه ی انبعاث را به وسیله ی ایمان فراهم

کند، ولی باز هم تکلیف از اول انشاء شده است. اما وقتی مولی خبر می دهد و مثلاً می گوید "المؤمنون عند شروطهم" این خبر، علت حکم است. این خبری که می گوید مومن این طوری است علت حکم است. بعد ایشان می فرماید که درست است که در "أوفوا" خطاب چون به مومن است لذا خود خطاب غیر مومن را نمی گیرد. دیگر شما نمی توانید در "یا أيها الذین آمنوا" بگویند که این خطاب همه را گرفته است و از خطاب، الغاء خصوصیت کنید. نمی توانید! هر جا خطابی مخاطب خاص خودش را دارد، محدوده ی دستور، مال همان مخاطب است.

تمسک محقق خوئی به قاعده ی اشتراک برای تعمیم تکلیف در آیه ی "أوفوا بالعقود":

کأن آن جا دارند به خودشان اشکال می کنند و می گویند شما از این طرف می گویند "أوفوا" انشاء شده است و انشاءش اقتضا می کند که لزوم، وضعی باشد ولی از طرف دیگر می گویند لزوم وضعی، اختصاصی به مومن و مسلم و کافر ندارد و از طرف دیگر هم خطاب شما در "أوفوا"، "یا أيها الذین آمنوا" است. بالاخره چه کار می خواهید بکنید؟! ایشان می گوید بله! اگر خطاب، خطاب به مومنان شد، مثل "یا أيها المؤمنون"، "یا أيها المسلمون"، "یا أيها الذین آمنوا"، این خطاب ها، خودشان فی نفسها، غیر مومن را نمی گیرد ولی ما مجبوریم با قاعده ی اشتراک در تکلیف، مساله را حل کنیم. چون قانون داریم که "الکفار یعاقبون علی الفروع کعاقبهم علی الاصول" این طور نیست که تکلیف فقط متوجه مومن شده باشد. خطاب متوجه مومن است، این قبول است اما تکلیف خاصه متوجه مومن نیست. این دیگر آخر فرمایش محقق خوئی است. یعنی بین تکلیف و خطاب تفکیک می کند و

تعمیم تکلیف را از طریق قاعده ی اشتراک درست می کند و می گوید البته خود خطاب غیر مومن را نمی گیرد.

اشکال نخست به مدعای کبروی محقق خوئی (خطاب در آیات تشریحی، قانونی و فاقد قابلیت بعث و انبعاث است):

ما عرض کردیم که در فرمایشات ایشان ولو این که دقتی وجود دارد و این دقت فرمایش ایشان را از فرمایش محقق ایروانی جدا می کند - قبلا هم عرض کردم که محقق ایروانی کآن می خواهد یک حکم اخلاقی را قائل شود ولی ایشان می گوید خیر! در حدیث شرط، وجوب هست ولی وجوبش، تکلیفی است اما در "أوفوا" وجوب، وضعی است ولی خطابش غیر مومن را نمی گیرد و این قاعده ی اشتراک احکام بین کافر و غیر کافر، غیر مومنین را وارد مساله می کند. لذا فرمایش ایشان از این جهت یک فرمایش ممتاز و جدا از فرمایش محقق ایروانی است - منتهی نکته ای که وجود دارد این است که ما باید سوال کنیم این که ایشان حیث خطاب را می خواهد از این طریق توجیه کنند که خطاب از باب قابلیت انبعاث است. چون الان دعوی ما سر این جمله ی "یا أيها الذین آمنوا أوفوا بالعقود" است. کآن وقتی خدای متعال می خواهد مومن را وسط بیاورد - چون مومن است که از این دستور "أوفوا" منبعث است - ایشان می گویند مومن را مورد خطاب خود قرار می دهد تا مساله ی انبعاث درست شود.

خب ما انصافاً مبنای این حرف را قبلاً رد کرده ایم. مبنای این جور حرف زدن، در خطاب شخصی درست است. اگر کسی خطابی را به خطاب شخصی، متوجه فردی کرد، در آن خطاب، حیث قابلیت بعث و انبعاث ملحوظ است. لذا شما هر وقت خواستید خصوصیات و قیود آن خطاب را بررسی کنید سراغ این می روید که آن قیود، مساله را به قابلیت بعث و انبعاث برگرداند.

اشکال دوم به مدعای کبروی محقق خوئی (لزوم لغویت خطاب در دیدگاه ایشان):

ولی - تناقضات حرف های ایشان این طوری در می آید - شما از این طرف، خطاب را شخصی می گیرید و بعد آن را سراغ قابلیت بعث و انبعاث می برید و از طرف دیگر، با قاعده ی اشتراک، خطاب را از کار می اندازید! خب مولانا! اگر شما می خواهید آخرش با قانون اشتراک کافر و مومن در تکلیف، مساله را تعمیم بدهید، خب این خطاب "یا ایها الذین آمنوا" دیگر لغو می شود. اصلاً اثرش چیست؟! خب کاری نکرده است دیگر! خب این کم لطفی زیادی به آیه می شود. شما از این طرف دارید می گوئید "یا ایها الذین آمنوا" غیر مومن را نمی گیرد. تصریح هم می کنند. می گویند هم این جا و هم هر جای دیگر که یک عنوانی در خطاب است، این خطاب غیر مورد عنوان خود را نمی گیرد. صریح تعبیر ایشان همین است که این خطاب غیر خودش را نمی گیرد - حق هم دارند - اما از طرف دیگر، اثرش چه چیزی است که خواسته است به مومن محدودش کند؟!!

می گویند اثرش این است که خواسته است زمینه ی امتثال فراهم شود. خب اگر اثرش این است که این طوری بخواهد زمینه ی امتثال را فراهم کند و همچنین می فرماید که خطاب غیر خودش را نمی گیرد و سراغ مومن رفته است که امتثال درست شود و تکلیف عملیاتی و اجرائی شود، از طرف دیگر

هم می گوئید که قاعده ی اشتراک به ما می گوید که مومن و غیر مومن در این تکالیف مشترک هستند. خب اثر خطاب را دارید از بین می برید.

شما از آن طرف که نگاه بکنید، خطاب را خطاب قانونی می کنید. وقتی خطاب را قانونی کردید دیگر حیث را سراغ قابلیت انبعاث نمی برید که بگوئید قابلیت انبعاث در مومن است. چرا شما آیه را این طوری تفسیر می کنید؟! آیات تقنینی قرآن، همگی خطابات قانونی و تقنینی است. این آیات تقنینی، وقتی خطاباتشان، خطابات تقنینی و قانونی شود دیگر در همین فضای خطاب قانونی باید تحلیل شوند. من این عبارت ایشان را عمدا آوردم تا شما هم ملاحظه کنید. ایشان می فرماید:

و توهماً أن الحال كذلك في "أوفوا بالعقود" أيضا لأنه خطاب إلى المؤمنين، فيكون دالاً على الحكم التكليفي فاسد، فإنه إنشاء من الاول. .... لتكون النكتة هي الإشارة إلى علة الحكم. نعم! مقتضى الخطاب إلى المومن يقتضى خروج غير المومن من الآية كما هو كذلك في بقية الخطابات لكن مقتضى الاشتراك في التكليف يقتضى التعميم فلا وجه للإختصاص هنا و في بقية الخطابات.

این یعنی چه؟! شما از یک طرف برای خود خطاب یک اثر قائل هستید و از طرف دیگر با قانون اشتراک، خود خطاب را از کار می اندازید. خب این خیلی کم لطفی به آیه است! درستش این است که بگویم:

اولاً: خطاب آیه، قانونی است.

در فقدان قابلیت بعث و انبعاث در خطابات قانونی، فرقی بین احکام تکلیفی و وضعی نیست:

ثانیا: و در این خطاب قانونی، حیثیت بعث و انبعاث لحاظ نمی شود. چه کار دارم به این که این منبعث می شود یا نمی شود؟! چه تکلیفی باشد و چه وضعی باشد. خب دقت کنید که در این تحلیل، تفاوتی بین وضع و تکلیف ندارد. مخصوصا که در وضعی ها، خطابات قانونی و تقنین کلی، مسلم تر است. اگر یادتان باشد ما وقتی بحث های حضرت امام را می خواندیم امام نقض می کردند و می گفتند که شما قائل هستید که طهارت و نجاست هم مثل بعث و انبعاث است؟! خب کسی زیر بار این حرف که نمی رود! طهارت و نجاست برای همه، طهارت و نجاست است. لزوم وضعی برای همه لزوم وضعی است.

هماهنگی چشم انداز خطاب قانونی با قانون اشتراک:

البته اگر خطاب، قانونی باشد که همین طور هم هست و اگر در تقنین خصوصیت مخاطب از جهت شرک و کفر و قابلیت انبعاث دیده نمی شود، آن موقع این خطاب اتفاقا با قانون اشتراک منطبق است. اشتراک کافر و مومن در تکلیف عین بحث خطاب کلی قانونی ما می شود. نه این که خطاب یک مسیری پیدا کند و بعد اشتراک بیاید آن را از کار بیاندازد. اصلا این خودش یک قرینه ای است بر این که آیه خوب فهمیده نشده است.

اشکال سوم به مدعای کبروی محقق خوئی (خطاب مومنین، قید تکلیف نیست بلکه زمینه ی ترغیب به امتثال را فراهم می کند):

نکته ی سومی که می خواهیم متذکر شویم این است که ما در سوره ی مائده، شانزده بار "یا ایها الذین آمنوا" داریم. مهمترین عهد سوره ی مائده هم عهد ولایت امیرالمؤمنین علیه سلام الله است. بار سنگین مساله ی ولایت و پذیرفتن آن، یا تابع ولیّ بودن سخت است و این جور تکالیف شاقّ را خدای متعال با خطاب "یا ایها الذین آمنوا" به عهده ی مومنین می گذارد. به تعبیر زیبای امام صادق علیه السلام که فرمودند "لذة المخاطبة أزال تعب الامتثال" این خطاب این طوری، تشریف به وجود می آورد و لذتی به جامعه ی مخاطب "یا ایها الذین آمنوا" تزریق می کند که در واقع، زمینه ی اجرا مهیا شود نه این که قانون را به مومن مقید کند. این ها تاثیراتشان به تعبیر زیبای امام در اجراء است نه در تقنین! خدا رحمت کند ایشان را که فهم خیلی خوبی در تفکیک بین تقنین و تشریح و اجراء دارند. این عجیب مطابق با خود روایات ماست. لذا به قول استاد بزرگوارمان آیت الله جوادی در سوره ی مائده شانزده بار این خطاب هست.

اشکال چهارم به مدعای کبروی محقق خوئی (نقض مدعای ایشان به وجود خطاب مومنین در گزاره های اخباری):

نکته ی چهارم این است که این خطاب فقط در انشائیات نیست بلکه در اخبار هم هست. مثل "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام"، "یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم التقصاص". این طوری نیست



که بگوییم این "یا ایها الذین آمنوا" ها در مواردی که از اول انشاء است یک طور است اما در مواردی که به صورت اخبار است یک طور دیگری است. خیر آقا! این طوری نیست.

پس:

اولا: خطاب قانونی است.

ثانیا: تشریح و تقنین کلی است.

ثالثا: اگر تشریح و تقنین کلی باشد و خطاب هم قانونی باشد و مفاد خطاب و مفاد تقنین، با قاعده ی اشتراک، منطبق شد، اگر این طوری باشد، دیگر اثر خطاب، در اجراء است و این اثر خطاب، تسهیل و ارتقاء جامعه برای اجراء است و این اجراء، هم در جمله ی انشائی مثل "یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود" آمده است و هم در جمله ی غیر انشائی مثل "یا ایها الذین آمنوا كتب عليكم الصيام" آمده است. این ها چه فرقی با هم دارند؟! فرقی ندارند. لذا این تفکیکی که ایشان بین انشاء و اخبار می کنند دچار مشکل است. ایشان می گفتند در یک جا که خبری باشد، ایمان علت حکم است و در جای دیگر که انشاء باشد این طور نیست. اما این طوری نیست. ایمان هم در خبر آمده و هم در انشاء آمده است بدون آن که خطاب را محدود کند و بدون این که حیثیت بعث و انبعاث را از جهت خطاب درست کند. این روال عقلائی تحلیل مفاد آیه و تقنین و اجراء است.

## بیان تحلیل مختار در بحث کبروی تمسک به حدیث شرط:

بنابراین توضیحاتی که عرض کردم مطلب از این قرار است که:

اولاً:

در "أوفوا بالعقود" مناسبت حکم و موضوع، تحلیل گزاره را به صورت "العقد يجب الوفاء به" در می آورد. اگر ما موضوع "العقد" را نداشتیم، "أوفوا" ظاهر در وجوب تکلیفی بود. اما وقتی موضوع "العقد" را داریم از باب مناسبت حکم و موضوع ظهور در وضع پیدا می کند. "الشرط يجب الوفاء به" - این کار خوبی است که آقای خوئی بر خلاف آقای ایروانی قشنگ این را وجوبی و تکلیفی کرده است - مناسبت حکم و موضوع بین شرط و يجب، تکلیف نیست بلکه وضع است. مناسبت حکم و موضوع بین عقد و يجب، وضع است. لذا اصالة اللزوم فی العقود و اصالة اللزوم فی الشروط، درست است و هیچ مشکلی ندارند.

ثانیاً:

خطاب ایمان، کار خودش را می کند و آن تسهیل در اجراست نه حیثیت بعث و انبعاث! این مال خطاب شخصی است. تسهیل در اجراء هم تا آخر می ماند، مفاد خطاب هم با قاعده ی اشتراک منافاتی ندارد. این ها را روی هم بریزید می بینید که یک مجموعه ی منظمی است.

لذا فرمایش کبروی محقق خوئی را علی رغم انضباط بالا و این که فرمایششان را در جاهای دیگر محدّد کرده است و علی رغم این که از فرمایش محقق ایروانی بالاتر است، اما سرجمع مطلب ایشان

را نپسندیدیم و نفهمیدیم. همان فرمایش مشهور درست است و مدلول حدیث شرط، همان وجوب و فاء به شرط است و وجوبش هم از باب مناسبت با شرط، وجوب وضعی است.

بله! وجوب و فاء به عهد، خب عهد، فعل است، وعد، فعل است و شرط با وعد و عهد تفاوت دارد. مناسبت حکم و موضوعشان باید تکلیف ظهور دلیل در وجوب وضعی یا وجوب تکلیفی را روشن کند.

یکی از برکات فرمایشات حضرت امام، این است که مساله ی فعلیت را از اجراء جدا می کنند، حیث اجراء را دخیل می کنند، خطاب را قانونی می کنند و تقنین را عمومی می کنند. این ها باعث می شود که وقتی به این آیه می رسیم، مثل محقق خوئی گرفتار نشویم.

به نظر ما آن چه مشهور گفته اند مطلب روشنی است. البته خودش دلالت می کند بر صحت همان مبنایی که ما اختیار کرده ایم.

می ماند بحث صغروی محقق خوئی که آیا ما شرط را ربط بدانیم مطلقاً؟ و به تعبیر ایشان که متخذ از محقق ایروانی است بگوییم شرط یعنی ربط و ربط هم اعم از ربط تشریحی و تکوینی و ربطی که به واسطه ی فعل مکلف درست می شود، است؟ بررسی صغروی این مطلب ان شاء الله جلسه ی بعد انجام می شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.